

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث رسید به ثمرات بین این مبانی و این مسالک، دو ثمره را نقل کردیم که ملاحظه فرمودید که، ثمره‌ی دوم مورد مناقشه قرار گرفت.

ثمره سوم در کلمات مرحوم شهید صدر(ره)

ثمره سومی که در کلمات مرحوم شهید صدر(قدس سره) نقل شده این است که، اگر در روایتی اوامر عدیده و متعدده‌ای باشد، اگر قائل شویم به اینکه، وجوب را از راه دلالت وضع استفاده می‌کنیم، چنانچه یکی از این اوامر حمل بر استحباب شود، قانون وحدت سیاق اقتضا می‌کند که، ما بقی اوامر را هم حمل بر استحباب کنیم.

حال چرا روی این مبنا این اقتضا هست؟ مثلاً اگر روایتی این چنین بود، «اغتسل للجمعه و اغتسل للجنابه و اغتسل للمیت» اوامر عدیده در این روایت وارد شده و از خارج می‌دانیم که، غسل جمعه استحباب دارد، برای اینکه وحدت سیاق رعایت شود، باید بقیه‌ی صیغه‌های افعال را هم حمل بر استحباب کنیم والا سیاق به هم می‌خورد.

اما اگر گفتیم: وجوب یک حکم عقلی است، یا گفتیم: وجوب را از اطلاق استفاده می‌کنیم، اینجا هیچ مانعی ندارد که «اغتسل» اول را حمل بر استحباب و دومی را حمل بر وجوب و سومی را هم حمل بر یا وجوب یا استحباب کنیم، برای اینکه اگر گفتیم: وجوب یک حکم عقلی است و صیغه‌ی افعال فقط دلالت بر طلب دارد، این سه «اغتسل» که در این روایت وارد شده، دلالت بر اصل طلب دارد، لکن روی مسلک عقل، وجوب در صورتی انتزاع می‌شود که ترخیصی در کار نباشد. هر جا ترخیص در کار نبود عقل می‌گوید: از طلب به ضمیمه‌ی نبودن ترخیص وجوب را استفاده می‌کنیم و هر جا ترخیص در کار بود، دیگر وجوب را استفاده نمی‌کنیم.

در این سه اغتسل، «اغتسل للجنابه و اغتسل للجمعه و اغتسل للمیت»، در اغتسل اولی، از خارج ترخیصی در ترک داریم، پس عقل در اینجا وجوب را انتزاع نمی‌کند، اما در اغتسل دوم، چون ترخیصی برای ترک خارجاً نداریم، عقل وجوب را انتزاع می‌کند. در اغتسل سوم هم، اگر ترخیصی داشتیم، عقل وجوب را انتزاع نمی‌کند، اما اگر ترخیص در کار نبود، عقل وجوب را انتزاع می‌کند.

اما روی مبناي اطلاق که، وجوب را از اطلاق و مقدمات حکمت استفاده می‌کنیم، باز مسئله همینطور است. روی مبناي اطلاق، اغتسل اول به دالّ دیگری مقید شده است، اما اغتسل دوم مقید نشده، لذا از اغتسل دوم وجوب را استفاده می‌کنیم، این ثمره‌ی سومی است که ایشان فرموده‌اند.

نقد و بررسی نمره سوم

آیا این نمره، نمره‌ی درستی است یا نه؟ به نظر می‌رسد که این نمره، نمره‌ی درستی نباشد، برای اینکه مسئله‌ی سیاق، اینطور نیست که مربوط به دلالت خود لفظ باشد، وقتی به عرف مراجعه کنیم، سیاق مربوط به مراد و مطلوب متکلم است.

اگر در جایی گفتیم: اینجا قرینه‌ی سیاق وجود دارد، یعنی اگر از اغتسل اول وجوب را استفاده کردیم، اغتسل‌های بعدی هم باید همینطور باشد، خواه وجوب را از راه دلالت لفظ استفاده کنیم، یا از راه حکم عقل و یا اینکه از راه اطلاق. قرینه‌ی سیاق محدود و مقید به این نیست که مربوط به مدالیل و مدلول لفظی باشد.

اگر قرینه‌ی سیاق را منحصر به مدلول لفظ بگیریم، نمره‌ای که ایشان فرموده‌اند تام است، اما اگر قرینه‌ی سیاق را مربوط به مدلول نگرانیم، یعنی اگر از اول وجوب را اراده کرده باشد، حالا یا به دلالت لفظیه اراده کرده باشد، یا به حکم عقل و یا هر چیز دیگر، بقیه‌اش باید همینطور باشد.

اصلاً یک بحثی وجود دارد در اینکه، اساساً آیا سیاق قرینیت دارد یا نه؟ بعضی‌ها اساس قرینیت سیاق را منکر شده و گفته‌اند: سیاق قرینیتی که، ظهوری داشته باشد و عقلاً بتوانند به آن ظهور اعتماد کنند ندارد که این بحث دیگری است، اما کسانی که سیاق را قرینه می‌دانند، دیگر در قرینیت این مسئله فرقی نمی‌کند، بنابراین نمره‌ی سوم نمره باطلی است.

نمره چهارم در کلمات مرحوم شهید صدر(ره)

نمره‌ی چهارمی که در کلمات ایشان مطرح شده این است که، در جایی که امر واحد به دو فعل وارد شود، در روایات داریم، «اغتسل للجنابه و الجمعه یا اغتسل للجمعه و الجنابه»، که یک امر واحد به دو فعل وارد شده است.

ایشان فرموده است: کسانی که می‌گویند: وجوب مدلول لفظی کلام متکلم است، اگر خارجاً می‌دانیم غسل جمعه واجب نیست و اغتسل را حمل بر استحباب کردیم، چون دارد «اغتسل للجمعه و الجنابه»، اینجا باید نسبت به جنابتش هم استحباب را قائل شویم، چون اگر بخواهیم این «اغتسل» را هم حمل بر وجوب و هم استحباب کنیم، استعمال لفظ در بیش از یک معنای واحد لازم می‌آید، که بحثش مفصل گذشت که درست نیست.

اما اگر وجوب را حکم عقل دانستیم یا از راه اطلاق استفاده کردیم، این مسئله دیگر پیش نمی‌آید، چون می‌گوییم: «اغتسل للجمعه» برای جمعه ترخیصی در ترک داریم، پس عقل وجوب را انتزاع نمی‌کند، اما برای جنابت، چون ترخیصی در ترک نداریم، عقل برای آن وجوب را انتزاع می‌کند.

همچنین اگر وجوب را از راه اطلاق استفاده کردیم، ایشان فرموده‌اند: این «اغتسل» منحلّ به دو حسّه می‌شود، یک حسّه‌ی آن مربوط به جمعه و حسّه‌ی دیگر مربوط به جنابت است. آن حسّه‌ای که مربوط به جمعه است، یک دال است، دیگری که دلالت بر جواز ترک دارد، در آنجا وجود دارد، لذا در جمعه می‌گوییم: غسل استحباب دارد، اما آن حسّه‌ای که مربوط به جنابت هست، دالّ دیگری است که، قرینه بر جواز ترک ندارد، لذا اگر نبود، باید در آنجا از راه اطلاق حکم به وجوب کنیم، این هم نمره‌ی چهارم در فرمایش ایشان.

نقد و بررسی نمره چهارم

ملاحظه فرمودید نمره سوم که امروز عرض کردیم، محل خدشه واقع شد، آیا این نمره قابل قبول است؟ یعنی اگر یک اصولی و فقیه مبنایش این باشد که، وجوب مدلول لفظی است، کما اینکه اکثر اصولیین قائل به این نظریه بوده‌اند، آیا وقتی به «اغتسل للجمعه و الجنابه» می‌رسند، در این بن‌بست قرار می‌گیرند و می‌گویند: اگر بخواهیم اغتسل را هم حمل بر استحباب و هم وجوب کنیم، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد لازم می‌آید یا نه؟

این همه در ادبیات خواندیم، این واو به منزله‌ی تکرار عامل است، «اغتسل للجمعه و الجنابه» به منزله‌ی «اغتسل للجمعه و اغتسل للجنابه» است، اغتسل اول را حمل بر استحباب می‌کنیم چون قرینه داریم، اما اغتسل دوم را حمل بر وجوب می‌کنیم. این چنین نیست که فقهاء و اصولیینی که مبنایشان این است که وجوب مدلول لفظی است، در چنین موردی گرفتار شده باشند.

البته مرحوم محقق نائینی (ره) که قبلاً خواندیم که، نظر ایشان این بود که امر مشترک معنوی بین وجوب و استحباب است، یکی از علی که سبب شده، قائل به اشتراک معنوی شوند، وجود یک چنین استعمالاتی است، دیده‌اند یک روایاتی داریم مثل، «اغتسل للجمعه و الجنابه»، اگر بگوییم: اغتسل معنای حقیقی‌اش وجوبی است، باید هم جمعه واجب باشد و هم جنابت و اگر بگوییم: استحبابی است، باید هر دو مستحب باشد، فرموده‌اند: «اغتسل» را حمل بر مطلق طلب یعنی اعم از طلب وجوبی و طلب استحبابی می‌کنیم و وجوبی و استحبابی بودنش را از راه عقل یا از راه دیگر استفاده می‌کنیم.

در حالی که این چنین نیست، این «اغتسل للجمعه و الجنابه» از نظر لسان عرب به منزله التکرار است، پس «اغتسل» اول را چون قرینه داریم، حمل بر استحباب می‌کنیم، اغتسل دوم را هم که قرینه نداریم، حمل بر معنای خودش که وجوب است می‌کنیم.

علی ای حال آن اشکالی که به این نمره چهارم می‌خواهیم عرض کنیم این است که، این چنین نیست که کسانی که وجوب را مدلول لفظی صیغه‌ی امر می‌دانند، در چنین مواردی در یک بن‌بست قرار بگیرند و یا بگویند: مجازاً در مطلق طلب استعمال شده و یا مسئله‌ی دیگری.

بنابراین این نمره چهارمی که مرحوم شهید صدر (ره) فرموده، به نظر می‌رسد درست نباشد.

اشکال دیگری که این را هم فراموش نکنید، این است که می‌گوییم: شما و مرحوم نائینی (ره) و آنهایی که می‌گویند: وجوب یک حکم عقلی است، می‌گویند: اینجا وجوب صیغه‌ی امر را بر مطلق طلب حمل می‌کنیم و وجوب یا غیر وجوبش را از راه دیگر می‌فهمیم.

در اطلاق ایشان فرموده است، بنا بر مسلک اطلاق، صیغه‌ی امر در این روایت منحل به دو حسه می‌شود، یک حسه مربوط به جمعه و حسه‌ی دوم مربوط به جنابت است. در حسه‌ی اول چون دالّ دیگری وجود دارد که خارجاً می‌دانیم غسل جمعه مستحب است، اطلاقش مقید می‌شود، اما در حسه‌ی دوم، چون دالّ دیگری وجود ندارد، آن حسه‌ای که مربوط به غسل جمعه است، از اطلاقش وجوب را برای غسل جمعه استفاده می‌کنیم.

اشکال ما این است که، این انحلال به دو حسه را از کجا پیدا کردید؟ اگر انحلال به دو حسه برگردد به اینکه «اغتسل» به منزله‌ی دو «اغتسل» است، همین حرف را روی قول مشهور بزنیم که می‌گویند: وجوب را از لفظ استفاده می‌کنیم و آنجا هم نگویید که: این استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود، بلکه بگویید: «اغتسل» به منزله‌ی دو «اغتسل» است.

عبارت ایشان در کتاب بحوث را ببینید، در آن جا تصریح دارند که، روی مسلک اطلاق، این امر منحل به دو حسه می‌شود، می‌گوییم: چه فرقی کرد که روی مسلک اطلاق منحل شود، ولی روی مسلک قول به دلالت بر وجوب به دلالت وضعیه منحل نشود؟ بنابراین ثمره‌ی چهارم ایشان هم مخدوش است.

ثمره پنجم در کلمات مرحوم شهید صدر(ره)

ثمره پنجمی که ذکر فرموده‌اند این است که، اگر امری داشته باشیم که، به طبیعی تعلّق پیدا کرده، مثل اینکه متکلم و مولا فرموده: «اکرم العالم»، طبیعت عالم واجب الاکرام است و از خارج بدانیم عالم غیر فقیه اکرامش واجب نیست، اما نمی‌دانیم و شک داریم آیا عالم غیر فقیه که اکرامش واجب نیست، استحباب دارد یا نه؟ این محل بحث است.

یک امر داریم که به طبیعت تعلّق پیدا کرده، «اکرم العالم»، از آن طرف دلیلی داریم که می‌گوید: اکرام عالم غیر فقیه واجب نیست و شک داریم که آیا حال که اکرام عالم غیر فقیه واجب نیست، اکرام چنین عالم غیر فقیهی استحباب دارد یا نه؟

فرموده: در اینجا بین این مبانی ثلاثه اختلاف است؛ بنا بر اینکه بگوییم: وجوب را از لفظ و به دلالت وضعیه استفاده می‌کنیم، می‌گوییم: «اکرم العالم» خود «اکرم» ظهور در وجوب دارد، یک حسّه که عالم غیر فقیه هست استثنا شده، عالم غیر فقیه اکرامش واجب نیست و دلیل لفظی وضعی که بگوید: اکرام عالم غیر فقیه مستحب است، نداریم، پس روی این مبنا راهی برای استحباب نداریم، به خلاف آن دو مبنا دیگر.

بنا بر مبناي عقل و مبناي اطلاق می‌گوییم: عقل می‌گوید: حالا که مولا گفت: «اکرم»، طلب کرد، این طلب مادامی که ترخیصی نیامده، در حدّ خودش باقی است و وجوب را انتزاع می‌کند.

نسبت به عالم غیر فقیه ترخیص آمده که، یک درجه پائین‌تر است، پس عالم غیر فقیه، اکرامش واجب نیست، اما اصل تعلّق طلب، نسبت به اکرام عالم غیر فقیه موجود است و همین مقدار که، اصل تعلّق طلب روی این مبناي عقل موجود است، پس می‌گوییم: اکرام عالم غیر فقیه استحباب دارد.

هكذا روی مبناي اطلاق می‌گوییم: وجوب را از اطلاق «اکرم» استفاده می‌کنیم، این اطلاق نسبت به یک حسه‌ای تقیید خورده، نسبت به عالم غیر فقیه دلیل داریم که وجوب نیست، اما اصل مطلوبیتش باقی است و از آن استحباب را استفاده می‌کنیم. این ثمره‌ی پنجم انصافاً تام است و هر چه دقّت کردیم، دیدیم خدشه‌ای بر این ثمره‌ی پنجم وارد نیست.

ثمره ششم در کلمات مرحوم شهید صدر(ره)

ثمره‌ی ششمی که بین این مبانی بیان فرموده‌اند این است که، دو امر داریم، از یک طرف و از طرف دیگر یک ترخیص هم وارد شده، مثلاً یک امر داریم به وجوب حج و یک امر داریم به وجوب نماز، بعد هم ترخیصی آمده و شک داریم که این ترخیص، مربوط به کدام یک از این دو است؟ آیا این ترخیص مربوط به اولی است یا دومی؟

اینجا در این مبانی ثلاثه، اختلاف به وجود می‌آید، روی این مبنا که وجوب را یک حکم عقلی بدانیم، ما نحن فیه می‌شود از قبیل علم اجمالی و در علم اجمالی باید احتیاط کنیم، برای این که اگر گفتیم: وجوب یک حکم عقلی است، یعنی عقل می‌گوید: اگر طلب باشد و ترخیصی در ترک نباشد، اینجا حکم به وجوب می‌کنم.

در اینجا که یک ترخیص آمده، اما نمی‌دانیم مربوط به امر اول است یا دوم، پس علم اجمالی داریم به اینکه، یکی از اینها ترخیص ندارد و واجب است، اما این که کدام است، نمی‌دانیم، عقل حکم به احتیاط می‌کند، به خلاف آن دو مسلک دیگر.

اگر وجوب را مدلول وضع یا اطلاق بدانیم، فرموده‌اند: بین این دو تعارض به وجود می‌آید، وقتی تعارض به وجود آمد، تساقط می‌کنند و هر دو کنار می‌روند.

پس بنا بر اینکه وجوب یک حکم عقلی باشد، تعارضی در کار نیست، چون در رسائل و کفایه خواندید که تعارض تنافی دو دلیل است و اینجا تنافی وجود ندارد، دو امر داریم، علم اجمالی هم داریم که در یکی از اینها ترخیص نیامده و در یکی آمده، عقل حکم به احتیاط می‌کند، اما اگر وجوب را مدلول لفظی دانستیم، این دو امر به دلالت لفظی با یکدیگر تعارض می‌کنند و هکذا اگر قائل به اطلاق شدیم. این ثمره هم ثمره‌ی خوبی است.

بنابراین از این شش ثمره‌ای که تا به حال از کلام ایشان بیان کردیم، ثمره‌ی اول و پنجم و ششم را پذیرفتیم، اما ثمره‌ی دوم، سوم و چهارم دچار اشکال است. یک ثمره‌ی هفتمی هم بیان کردند که خودتان مراجعه بفرمایید.

از این مطالبی که عرض کردیم، آن مبنايي را که به تبع امام (رضوان الله علیه) اختیار کردیم که، اصلاً وجود، نه مدلول وضع است، نه مدلول اطلاق و نه مدلول حکم عقل، بلکه از راه بناء و سیره‌ی عقلانیه است، فرق و نتیجه‌ی این مبنا با سایر مبانی هم از این مطالبی که گفتیم، به خوبی روشن می‌شود.

این بحث تمام، فردا انشاء الله در جهت رابعه، به حسب آن ترتیبی که در کفایه هست، بحث می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين